

اعتبار قراردادهای بین المللی*

درج مقرراتی راجع به بطلان معاهدات در قرارداد وین و بالنتیجه راجع به شرایط اعتبار و صحت آنها (قسمت ۵)، موجب برخوردهای شدید سیاسی در کنفرانس وین گردید و مسائل حقوقی بسیاری را مطرح نمود. کشورهای جهان سوم و کشورهای سوسیالیستی که هم مایل به تضمین حاکمیت و برابری واقعی دولتها در روند قراردادهای بودند و هم می خواستند به بعضی از تعهدات بین المللی اساسی با انعقاد قراردادهای خاص لطمه ای وارد نشود، در کنفرانس وین به نحوظاطعی در جهت وضع این گونه مقررات موضع گرفتند. کشورهای غربی که نه به اندازه کافی مصمم بودند و نه به قدر لازم توانائی داشتند تا اصل مزبور را رد نمایند، فقط

* ترجمه فارسی از متن فرانسوی کتاب حقوق بین الملل عمومی تألیف:

Hubert Thierry - Jean combacau - Serge Sur - Charles vallée

انتشارات مون کرتین: ۱۹۷۹، چاپ دوم، ص ۶۷ - ۸۵.

ترجمه این متن به منزله تأیید عقاید مندرج در آن نیست.

تضمیناتی راجع به تعاریف و روشهای اجرا که مؤثر بودن آنها نیز قابل تعبیر می باشد، به دست آوردند.

منشای این تضادها در دو مفهوم ثبات و توازن قراردادها خلاصه می شود. اگر علل بطلان قراردادهای متعدد، از نظر تعریف مبهم و از نظر اجرا نامطمئن ولی در عین حال از نظر آثار حاصله قاطع باشد، در این صورت استواری و ثبات تعهدات متزلزل خواهد شد و اصل وفای به عهد مورد سؤال قرار خواهد گرفت. از طرف دیگر اگر اعتبار قراردادهای فقط منوط به تشریفات باشد، یعنی براساس توافق صوری انجام گیرد، در این صورت در به روی توافق غیر واقعی و ساختگی باز خواهد بود.

بعلاوه اگر معاهدات دارای هر نوع محتوایی باشند به نابرابری واقعی بین دولتها صحنه گذاشته ایم و اصل تساوی حقوقی موجود بین دولتها فاقد محتوی خواهد شد. شرایط مربوط به اعتبار قراردادهای باید جوابگوی دو موضوع مهم باشد که هر دو دارای یک منشأ هستند: در قراردادهای باید طوری عمل نمود که تنها رضای رسمی و غیرمعیوب دولت از نظر حقوقی فعلیت پیدا کند، و دیگر آنکه تضمین شود که قراردادهای با حداقلی از اصول اساسی نظام بین الملل مطابقت داشته باشند.

چنین برداشتی در نقطه مقابل خواسته های دیرین کشورهای غربی در مورد توسعه حقوق بین الملل قرار گرفته است. به نظر آنها این توسعه مستلزم تجاوز به اصل حاکمیت دولتهاست، حال آنکه بعکس به نظر می رسد که سیستم اتخاذ شده در مورد بطلان قراردادهای که در کنوانسیون وین پیش بینی شده است، از حاکمیت دولتها پشتیبانی می کند. مکانیسم *Jus Cogens* (نرمهای قطعی و غیرقابل تخلف حقوق بین الملل) که با خواسته های مزبور در بعضی موارد مطابقت پیدا می کند، به نظر می آید که بیشتر ناشی از اشتیاق به ادامه حرکت استعمارزدائی باشد که منجر به قطعه قطعه شدن جامعه بین الملل گردیده و همچنین ملهم است از فکر ایجاد همبستگیهای جدید که به دور از ارزشهای سنتی غربی است. به همین جهت کشورهای غربی و حتی دکتترین عموماً نسبت به این نوآوریها

بدگمان هستند و آن را پنهان نمی کنند.

قواعدی که از کنوانسیون وین استنتاج می شوند چند خصوصیت دارند: جدید هستند، الزام آورند و از نظر آثار مترتبه متفاوت می باشد.

جدید: در صورتیکه آنها را از مواضع دکترین کلاسیک مورد بررسی و قضاوت قرار دهیم جدید هستند. بادوان در درس خود در آکادمی لاهه شرایط فوق را برای اعتبار قراردادها قائل نمی شد. اخیراً پروفیسور روتر چنین می نویسد: عملکرد، بکلی غیر از این است. با وجود این کمیسیون حقوق بین الملل در تفسیر خود معتقد است که قواعد مربوط به حقوق مدون معاصر را تنظیم و تبیین کرده است؛ یعنی قواعدی که هنگام تدوین، حقانیت آنها مورد تأیید قرار گرفته است ولو آنکه نقائص قواعد مزبور، محتوای آنها را غیر محقق و مبهم گردانیده باشد.

الزام آور: کنوانسیون وین در این مورد خود را محتاج به قواعد تکمیلی نمی داند و بند ۱ ماده ۴۲ مقرر می دارد که «اعتبار قرارداد یا اعتبار رضای دولت در مورد الحاق به یک قرارداد را نمی توان مورد رد و انکار قرار داد، مگر به موجب این کنوانسیون». بدین ترتیب از جنبه نظری نه قواعد عرفی و نه معاهدات خاص نباید لطمه ای به مجموع رژیم بطلان قراردادها که در قسمت ۵ تنظیم یافته است وارد سازند، مگر در جهت تکمیل آن و آنهم در صورتیکه خود کنوانسیون آن را پیش بینی نموده باشد.

تفاوت در آثار مترتبه: برحسب عیبهای که بر قرارداد تأثیر می گذارند دو نوع بطلان می توان تشخیص داد: بطلان در توافق یا رضا و بطلان خود قرار داد. ولی رژیم بطلان از این پیچیده تر و حتی گاهی غیر محقق تر است از آنچه که از تقسیم بندی فوق متبادر به ذهن می گردد. در واقع معلول بودن رضا ممکن است موجب بطلان نسبی قرارداد گردد. و این موردی است که بیشتر اتفاق می افتد و یا ممکن است منجر به بطلان ذاتی قرارداد گردد. در حالیکه بطلان خود قرارداد که ناشی از تناقض آن با یک قاعده *Jus Cogens* است، اصولاً همیشه ذاتی است؛ اما نتایج حاصل از بطلان قرارداد، در عمل بستگی تام به نحوه تشخیص آن دارد.

مبحث اول

بی عیب بودن رضا

کنوانسیون وین مسئله استناد به عیب رضا را به وسیله سازمانهای بین‌المللی برای قراردادهائی که سازمانهای مذکور عضو آن هستند باقی گذاشته است. از جنبه نظری اگر تغییر موضع لازم انجام گیرد، هیچ چیز مانع استناد به معیوب بودن رضا به موجب قواعد عرفی که می‌بایست بعداً تنظیم گردند و یا به موجب کنوانسیون ویژه که باید تهیه گردد، نمی‌باشد. در مواد ۴۶ تا ۵۲ موارد زیر پیش‌بینی شده‌اند: نقض حقوق داخلی راجع به صلاحیت انعقاد معاهده (ماده ۴۶)، تضيیقات خاص مربوط به اختیار اعلام موافقت دولت (ماده ۴۷)، اشتباه (ماده ۴۸)، تقلب (ماده ۴۹)، تطمیع نماینده دولت (ماده ۵۰)، اجبار نماینده دولت (ماده ۵۱) و اجبار خود دولت در نقض اصول منشور ملل متحد (ماده ۵۲).

موارد فوق گاهی متفاوت و گاهی شبیه بهم هستند؛ ولی کنوانسیون وین نظریه تفکیک آنها دارد. این عمل از یک طرف به منظور اعمال دقت نظر و بالنتیجه برای معین بودن موارد استناد به این عیوب انجام گرفته و از طرف دیگر به علت آن است که بنابر اهمیت عیب و هدفی که در قرارداد از آن دفاع می‌شود، ممکن است موارد فوق نتایج مختلفی در بر داشته باشد. اکثریت عیوب رضا به بطلان نسبی منتهی می‌گردند و تنها دولت متضرر می‌تواند بدانها استناد نماید و می‌تواند از طریق اعلام رضایت بعدی خود که به صورت صریح یا ضمنی انجام می‌گیرد، بطلان را بی‌اثر نماید (ماده ۴۵)؛ مع الوصف اجبار علیه نماینده یا علیه خود دولت ممکن است منجر به بطلان قرارداد گردد و از طرف هر دولتی قابل استناد است و

نمی‌توان چنین بطلانی را از طریق رضای مؤخر بی‌اثر نمود. بنابراین ملاحظه می‌شود که نوعی جریان تدریجی وجود دارد که بطور غیرمحسوس از عیوب رضا شروع و به نقض قواعد مربوط به Jus Cogens خاتمه می‌یابد.

در اینجا عیوب رضا را بنابر مشخصات حقوقی آنها دسته‌بندی می‌کنیم: بعضی از آنها راجع است به نقض قواعد حقوق داخلی که به رضایت دولت مربوط می‌شوند؛ بعضی دیگر مربوط به رفتار بین‌المللی دولت هستند و در اینجا باید بین بطلان نسبی و بطلان مطلق اختلاف قائل شد.

۱. نقض قواعد حقوق داخلی مربوط به موافقت دولت

ماده ۴۶ از یک مورد کلی بحث می‌کند و ماده ۴۷ از یک مورد خاص.

الف. قواعد راجع به صلاحیت در مورد عقد قرارداد

نقض آشکار قاعده مربوط به صلاحیت به صورت استثناء بر اصلی تنظیم شده است که به موجب آن فقط جنبه بین‌المللی موافقت شرط است و نه قانونی بودن آن از نظر حقوق داخلی کشور مربوطه.

این مسئله که از نظر تاریخی به تصویب ناقص قرارداد معروف است، اختلافات عقیدتی بسیاری را برانگیخته است و در عمل هم توسعه‌چندانی نداشته است. بعضی معتقد بودند که به علت یگانگی نظام حقوقی — اعم از داخلی یا بین‌المللی — نمی‌توان برای رضای غیرمبتنی بر قواعد حقوق داخلی، آثار حقوقی قائل شد. برخی دیگر را عقیده بر این بود که بخاطر تمایز بین نظام داخلی و نظام بین‌المللی، باید بین وجود رضا و مطابقت آن با قواعد داخلی فرق گذاشت، و بدین ترتیب اشکال فوق مطرح نمی‌شود. بین این دو عقیده متضاد، کنوانسیون وین راه‌حل میانه‌ای پیش‌بینی می‌کند که به نظر می‌آید از اصل حسن نیت ملهم باشد.

از یک طرف نباید به دولتی اجازه داد که به نفع خود از پیچیدگی و یا احیاناً از ابهام قوانین داخلی جهت زیر پا گذاشتن تعهدات بین‌المللی خود سوء استفاده نماید؛ مضافاً به اینکه نقض جزئی بعضی قواعد ممکن است ناشی از یک دید ماکیاولی و یا تغییر رژیم باشد. بنابراین نقض حقوق داخلی باید آشکارا مربوط به قاعده‌ای باشد که دارای اهمیت اساسی است؛ یعنی از نظر هر دولت واجد حسن نیت که مطابق عادات بین‌المللی عمل و قضاوت می‌کند، نقض صریح و آشکار تلقی گردد. بعلاوه اعلام رضایت از طرف دولت مربوطه حق استناد به عیب در رضا را از آن سلب می‌کند. در واقع دولت معترض، دولت متضرر است، ولی در عین حال دولت نقض‌کننده نیز هست.

از طرف دیگر منطقی نیست دولتی را که رضای آن علناً معیوب است، مجبور به پذیرش قرارداد نمود؛ چرا که علاوه بر پیدایش مشکلات داخلی که از آن ناشی می‌شود، اجرای قرارداد به وسیله آن دولت غیرممکن خواهد بود؛ چون بدون اینکه مقامات صلاحیتدار در این مورد واقعاً مسئول باشند خود را در مقابل دوراهی انتخاب بین نقض قرارداد و یا نقض حقوق داخلی می‌بینند. البته باید یادآوری نمود که قواعد داخلی مورد بحث، قواعد مربوط به صلاحیت هستند و نه قواعد ماهوی؛ زیرا که به موجب ماده ۲۷ کنوانسیون، قواعد داخلی مزبور نمی‌توانند توجیه‌کننده عدم اجرای قرارداد به وسیله دولت باشند؛ وظیفه دولت است که آنها را تغییر دهد و با قرارداد سازگار نماید.

ب. تجاوز نماینده دولت از حدود اختیارات

تجاوز نماینده دولت از حدود اختیارات که در ماده ۴۷ پیش‌بینی شده است تابع استدلال فوق است. نحوه ابراز یا بیان رضایت دولت از طرف نماینده مربوطه را حقوق داخلی معین می‌کند. با وجود این عادات و رسوم بین‌المللی هم در این زمینه وجود دارد. محدودیتی خاص که مطابق با

این عادات و رسوم نباشد نمی تواند مورد استناد قرار گیرد، مگر اینکه به سایر دولتهای متعاقد ابلاغ شده باشد؛ در غیر این صورت دولت نمی تواند به مسئله تجاوز نماینده خود از حدود اختیارات به منظور تجدیدنظر در تعهداتی که قبلاً پذیرفته است، استناد نماید.

لزوم ابلاغ قبلی به این علت است که باید بین اعتماد تعهد کنندگان نسبت به یکدیگر در یک تعهد رسمی و آزادی عمل دولت در تعیین رویه مربوط به ایجاد تعهد، تعادل برقرار باشد.

۲. عیوب راجع به رفتار بین المللی دولت

این عیوب که عبارتند از اشتباه، تقلب و تطمیع نیز بطلان نسبی رضا را به دنبال دارند، و فقط از طرف دولت متضرر قابل استناد هستند و با اعلام رضایت دولت مزبور زائل می گردند.

الف. اشتباه

کنوانسیون وین در ماده ۴۸ نظر به آن داشته است که مفهومی عینی برای اشتباه قائل شود و استناد به آن را از طریق شرایط حصری محدود کند.

اشتباه نباید عبارت از اشتباه در نوشتن متن باشد؛ زیرا چنین اشتباهاتی را می توان با توافق تمام دولتهای ذینفع و احیاناً با ابتکار دولت مستودع تصحیح نمود.

اشتباه مذکور یک اشتباه حکمی هم نیست؛ بلکه اشتباهی است مرتبط با یک موضوع و یا یک عمل. علی رغم مشکل بودن تشخیص بین امر حقوقی و امر خارجی — بخصوص وقتی که مسئله توصیف موضوع هم در بین باشد — کمیسیون حقوق بین الملل این محدودیت را که از رویه قضائی بین المللی استفاده می شده پذیرفته است. بدین ترتیب باید وجود یا صحت عینی اعمال واقع شده و ارزیابی وسعت شمول قلمرو حقوقی آنها را در

اشتباه و بویژه اشتباه یکجانبه ممکن است حاصل اعمال متقلبانۀ دولت دیگر باشد که عیبهای مشخصی را که منجر به تعدد عیبهای قابل استناد می گردد، ایجاد کرده است.

ب. تقلب و تطمیع نماینده دولت

برعکس عیبهای قبلی، این عیوب الزاماً سوءنیت فعلیت یافته دولت مذاکره کننده را به همراه دارد. کنوانسیون وین تقلب را (در ماده ۴۹) و مورد خاص تطمیع نماینده دولت را (در ماده ۵۰) بیان می کند.

۱. تقلبی که موجب معیوب شدن رضا است، به عنوان «روش مزورانه ای» که یک دولت را به سوی عقد معاهده سوق داده تعریف شده است. کمیسیون حقوق بین الملل به عنوان مثال حضور شخص دیگری را بجای نماینده واقعی یا هر نوع روش اغوا کننده را از مصادیق تقلب می داند. مورد فوق الذکر مبهم است؛ زیرا در هر مذاکره بین المللی — حتی اگر با حسن نیت برگزار شود — اندکی زرنگی و حقه بازی وجود دارد و نمی توان بین Bonus dolus et Malus dolus تمایز قائل شد. اثبات وجود عملیات متقلبانۀ و اینکه این عملیات بر اراده دولت متضرر اثر گذاشته باشد مشکل است؛ بخصوص وقتی که عملیات مذکور منتهی به اشتباه طرف معاهد نشده باشد که در این صورت عیب جداگانه ای مطرح می گردد. به نظر می رسد که در اینجا مراد سرکوب سوءنیت عامل تقلب است تا حمایت از آزادی عمل دولت متعاهد. با وجود این کنوانسیون وین از مسئولیتی که ممکن است به علت اعمال متقلبانۀ یک دولت متوجه طرف دیگر شود بحثی به میان نمی آورد. قبول چنین عیبی بتدریج صورت گرفته و براساس قیاس با قواعد حقوقی داخلی که آزادی متعاهدان را تأمین می کند، بنا شده است. از این نظر کمیسیون حقوق بین الملل معتقد است که قلمرو دقیق مفهوم کلی تقلب باید بعداً از طریق طرز عمل بین المللی روشن گردد.

ولی آیا انتقال این مسئله مربوط به حقوق داخلی به حقوق بین الملل صحیح است؟ باید یادآوری نمود که از دیدگاه دیپلماسی استناد به آن همیشه آسان نیست؛ زیرا دولتی که مدعی است اغوا شده به نوعی که در نتیجه آن معاهده‌ای را منعقد نموده است، تا حدی ساده لوحی یا عدم قابلیت دستگاہهای داخلی خود را ثابت کرده است. به همین دلیل در کنفرانس وین وقتی که نماینده شوروی اظهار عقیده کرد که قرارداد منعقد بین ایتالیا و اتیوپی در سال ۱۸۸۹ نتیجه فشارهای «مقابلانه» از طرف ایتالیا بوده است، نماینده اتیوپی با این نظر مخالفت کرد؛ چون معتقد بود که یک چنین استدلالی توهین به شاه منلیک دوم امضاء کننده قرارداد بشمار می آید.

۲. در مورد تطمیع نماینده دولت این محذور کمتر به چشم می خورد. تطمیع یک فرضیه استثنائی در روابط بین المللی نیست؛ ولی باید از الطاف مخصوص و از نزاکت متعارف مجزا شود. بهر حال باید ثابت گردد که تطمیع انجام گرفته است و نیز ثابت شود که تطمیع منتسب به عمل مستقیم یا غیر مستقیم دولت مذاکره کننده بوده و در ایجاد تعهدات آن دولت نقشی تعیین کننده داشته است؛ در چنین صورتی می توان گفت که تدلیس واقع شده است. تقلب فقط رضای دولت طرف معاهده را معیوب نمی کند، بلکه مبین قصور دولت دیگر طرف قرارداد که باید به تعهدات بین المللی خود با حسن نیت عمل کند نیز می باشد. چنانچه اجبار در کار باشد قصور هم مشخص تر و هم مهمتر است و در نتیجه، نتایج حاصله از آن هم قاطع تر و تعیین کننده تر خواهد بود.

ج. اعمال فشار علیه دولت یا علیه نماینده آن

هدف عیبهای که از اعمال فشار علیه دولت یا نماینده آن ناشی می شود، فقط حفظ استقلال اراده یک دولت معین نیست، بلکه بیشتر برای

حفظ برابری دولتها و منع بکار بردن زور در روابط بین المللی است که از اصول اساسی حقوق بین الملل بشمار می رود و دارای منافع همگانی است؛ بنابراین منظور عیبهای ذاتی است. قابلیت استناد به آنها محدود به دولت متضرر نیست و نمی توان عیوب فوق الذکر را با رضایت مؤخر زائل نمود. چنانچه دولتی تصمیم بگیرد که به اختیار خود معاهده ای را که تحت اجبار منعقد شده است قبول نماید، باید چنین تلقی نمود که چنین موافقتی به معنای انعقاد یک قرارداد جدید است و نه تأیید قرارداد اول. بنابراین دو موردی که در کنوانسیون مشخص شده اند، یعنی یکی اعمال فشار یا اجبار علیه نماینده دولت (ماده ۵۱) و دیگری اعمال فشار علیه خود دولت (ماده ۵۲)، واجد خصوصیات مشترکی هستند؛ معذک دارای وسعت شمول واحدی نیستند و الزاماً نتایج یکسانی ایجاد نمی کنند.

(۱) اعمال فشار علیه نماینده دولت

فشاری که علیه نماینده یک دولت اعمال می گردد به نوعی تعریف شده است که دارای ابهام و عدم صراحت بیشتری از تعریف تقلب است؛ با وجود آنکه آثار آن شدیدتر می باشد.

لازم نیست که حتماً اعمال فشار از طرف دولت مذاکره کننده انجام گیرد. چنانچه اجبار علیه شخص نماینده انجام گیرد و نه علیه سمت رسمی او (چون در صورت اخیر به منزله اعمال فشار مستقیم علیه دولت مربوطه محسوب خواهد شد)، ممکن است به صورت فشار جسمانی باشد یا به صورت گرفتن حق السکوت یا از طریق تهدید اقوام و نزدیکان. با وجود آنکه کمیسیون حقوق بین الملل به عنوان سابقه، قرارداد منعقد بین آلمان و چکسلواکی در سال ۱۹۳۹ را ذکر می کند که به موجب آن بوهم و موراوی به تحت الحمایگی آلمان درآمدند و اینکه معاهده مزبور در نتیجه اعمال فشار شخصی بر رئیس جمهورها منعقد گردید، ماده ۵۱ که به شکلی اختصاری تنظیم و نگارش یافته است، حاکی از توسعه تدریجی مسئله می باشد.

اعمال فشار علیه دولت «از طریق تهدید یا توسل به زور همراه با نقض اصول حقوق بین الملل مذکور در منشور ملل متحد» (ماده ۵۲) یکی از موارد عمده نقض حقوق بین الملل است که موجب بی اعتبار شدن کامل قرارداد مربوطه می گردد. این بی اعتباری که نتیجه منطقی اصل کلی ممنوعیت توسل به زور است، ممکن است به این علت باشد که دولت متضرر از اعمال فشار، عملاً از امکان استناد به آن محروم بشود؛ زیرا اعمال فشار در ابتدا ممکن است تا مرحله اجرای قرارداد ادامه پیدا کند. با وجود این در مورد قراردادهای دوجانبه مسئله لاینحل باقی می ماند. ماده ۵۲ از روش استناد به یک قاعده خارجی استفاده می کند. این ماده به راه حلی استناد می کند که دارای دو جنبه است: ابتدا استناد به منشور ملل متحد و سپس استناد به اصولی که در آن آمده است. بدین ترتیب موفق شده است از بعضی از مشکلات که مربوط به غیرقابل تخطی بودن قاعده است احتراز نماید و رفع مشکلات مزبور را به زمان به اجرا درآمدن احتمالی قاعده موکول کند.

— ماهیت فشار غیرقانونی چیست؟ کنوانسیون این موضوع را که ممنوعیتی کلی و قابل اجرا در این زمینه برای دولتها وجود دارد، اصل قرار می دهد. کنوانسیون وین البته خود را برای تفسیر منشور ملل متحد مختار نمی داند و هیچ گونه تعریفی از فشار ممنوعه نمی کند. بعضی کشورها متمایل بودند که قاعده معینی وجود داشته باشد — مانند کشورهای غربی — برای آنکه اجبار غیرقانونی فقط محدود به توسل به نیروی نظامی شود. برعکس کشورهای جهان سوم خواهان گسترش این قاعده به سایر اشکال مانند فشار اقتصادی هم بودند. در صورتیکه چنین قواعدی تحقق می یافت اعتبار بسیاری از قراردادهای موجود مورد سؤال قرار می گرفت. کنفرانس وین که «اعلامیه راجع به منع فشار اعم از نظامی، سیاسی یا اقتصادی را

در این قاعده که ذاتاً خارج از کنوانسیون وین است، ممکن است در این

[illegible]

مستقیم و قسمت قسمت به دو سوال به دو قسمت قسمت
است؛ ولی مشکل دیگری ایجاد نمی نماید.
برطرف می کند و این موضوع در دیگر دینهای خاهاج شده
استناد به اصول مذکور در منشور ملل متحد مشکل را تا حدی
اعتبار قانونی کنوانسیون بهرمنده نمی گردد.
است؛ زیرا اعلامیه نهائی کنفرانس جزو کنوانسیون بشمار نمی رود و از
نوعی رضایت خاطر برای کشورهای جهان سوم به این امر مناجرت نموده
نهنگام عقد قراردادها «مورد تصویب قرار دادار است» فقط به منظور ایجاد

آنکه احتیاجی به تغییرات رسمی در کنوانسیون لازم باشد. روش ارجاع به یک قاعده خارجی، بر عدم وضوح قاعده اول می افزاید. این موضوع بیشتر برای Jus Cogens صادق است و ماده ۵۲ کنوانسیون به عقیده عموم نمونه گویائی در این مورد است. ماده ۵۲ در عبارت، با ماده ۵۳ (هر قراردادی که... باطل است) که مربوط به Jus Cogens می باشد، شباهت دارد. معذک به موجب ماده ۵۲ بطلان قرارداد از عیب در رضا حاصل می گردد و حال آنکه بطور کلی بطلان ناشی از Jus Cogens بر مبنای تضادهای موجود بین مقررات مندرج در موافقت نامه و قواعد آمره است و نتیجه آن برای دولتها این است که امکان استفاده از آزادی در توافق را کاهش می دهد.

مبحث دوم

مطابقت با قواعد آمره

کنوانسیون وین با اختصاص دوماه ۵۳ و ۶۴ راجع به رابطه موجود بین قواعد آمره و اعتبار قراردادها بیش از آنچه که علل مشخص و معینی را ذکر کرده باشد «مکانیسم علل بطلان معاهدات را به وجود آورده است».^۱ در حقیقت یکی از جنبه های چشمگیر Jus Cogens در کنوانسیون وین، به استثنای حالت خاص ماده ۵۲، نداشتن محتوای مشخص است. ولی عجیب بودن مسئله در آن است که از طریق حقوق قراردادها یک مفهوم کلی تر و کاملاً خارج از حیطه قرارداد به دست می آید؛ زیرا که منطقاً قواعد آمره نباید فقط بر روابط قراردادی حاکم باشد؛ بلکه باید تمامی رفتار بین المللی دولت را تعیین نماید. از این نظر، معنی یا مفهوم کلی Jus

۱. طبق اصطلاح پروفیسور وین: کنوانسیون وین، ص ۲۳.

Cogens مسئله ای است که باید به آن توجه کرد. در این مورد مباحثات شدیدی به موازات کارهای کمیسیون حقوق بین الملل دوباره به جریان افتاده است. هر چند از این پس اصل قاعده آمره را مشکل بتوان در نظام بین المللی مورد اعتراض قرار داد، ولی می توان در باره نقش آن به بحث پرداخت. آیا قواعد آمره از نوع قواعدی است که دارای خصوصیت قانون اساسی است و ملازم هر نظام حقوقی می باشد و به تنهایی می تواند در ایجاد نظامهای حقوقی نقش داشته باشد؟ آیا قواعد آمره همان مسئله انتقال و استفاده از مفهوم نظم عمومی است که در حقوق داخلی کاملاً شناخته شده است، اما وابسته به وجود یک مرجع قانونگذاری است؟ یا اینکه مسئله عبارت است از عینیت بخشیدن به حقوق طبیعی که مؤثر بودن آن ناشی از برتری «طبیعی بودن» آن حقوق نسبت به حقوق موضوعه است؟ و یا بالاخره به عبارت دیگر منظور تثبیت یک اصل جدید عدالت در روابط بین المللی است؟

اگر منظور شرایط اعتبار قراردادها باشد، کنوانسیون وین باید مخصوصاً به Jus Cogens از نظر نتایجی که در مورد اعتبار قراردادها ایجاد می کند استناد می نمود. ولی برای کنوانسیون امکان نداشته است که تعریف و حدود Jus Cogens را کاملاً نادیده بگیرد چون دولتهای غربی شدیداً خواستار آن بودند. به همین منظور هنگام برگزاری کنفرانس وین جمله ای بر ماده ۵۳ افزوده شده است. در اینجا می توان چهار خصوصیت یا صفت برای Jus Cogens به شرح زیر برشمرد که البته گویای تمامی خصوصیات این قاعده نیست.

۱. قواعد آمره

تفاوت قواعد آمره با قواعد الزام آور در آن است که رعایت قواعد دسته اول اجباری تر است؛ بدین معنی که نقض یک قاعده الزام آور برای

دولت مربوطه ایجاد مسئولیت می نماید و حال آنکه نقض یک قاعده آمره موجب بطلان عمل مخالف آن می گردد.

بدین ترتیب سلسله مراتبی از نظر لزوم رعایت قواعد در حقوق بین الملل وجود دارد که به تعهدات قراردادی، ارتباطی منطقی می بخشد. بعلاوه در چارچوب کارهای کمیسیون حقوق بین الملل در مورد مسئولیت دولتها فکر نوعی مسئولیت ویژه که مبتنی بر مفهوم جنایت بین المللی است و با نقض قواعد Jus Gogens کاملاً مطابقت می نماید، مطرح شده است.

۲. قواعد حقوق بین الملل جهان شمول

منظور این است که قاعده Jus Gogens باید یک قاعده جهان شمول باشد. کنوانسیون وین امکان وجود Jus Gogens منطقه ای را نمی پذیرد؛ هر چند که بعضی از حقوقدانان آن را قبول نموده اند. البته طبیعی است که در سیستمهای منطقه ای متجانس، قواعد آمره خاص آن منطقه وضع شود؛ کما اینکه طبق موضع اتخاذ شده از طرف شورای، قواعد آمره ای مختص روابط بین کشورهای سوسیالیستی وجود دارد که از اصل «انترناسیونالیسم کارگری» الهام گرفته است. البته قواعد منطقه ای نباید با Jus Gogens عام در تضاد باشند، و الا این اصل کلی را از حالت انسجام خارج می کنند؛ فقط باید به آن اضافه شوند و آن را تکمیل کنند.

۳. قواعد تکاملی

قبول جنبه تکاملی قواعد در ابتدا به این منظور بود که بعضی از قراردادهای، یعنی قراردادهای چند جانبه عام بتوانند یک قاعده Jus Cogens

را تغییر دهند و باطل نگردند. قواعد مبتنی بر Jus Cogens نباید مطلقاً به صورت اول باقی بمانند. خصیصه تکاملی بودن به Jus Cogens معنایی جدید می بخشد. مسئله این نیست که فقط به طرفین مذاکره کننده یک معاهده، رعایت و در نظر گرفتن حداقلی از اصول تحمیل گردد. امکان این هست که حتی قراردادهائی که بهنگام لازم الاجرا شدن معتبر بوده اند، مورد سؤال قرار گیرند. به موجب ماده ۶۴ قراردادی که در حال اجراست چنانچه با یک قاعده آمره جدید در تضاد قرار گیرد «باطل می شود و پایان می گیرد». بدین ترتیب Jus Cogens می تواند به یک عامل تغییر انقلابی در مناسبات قراردادی مبدل گردد و بالنتیجه ثبات قراردادها را در معرض خطر قرار دهد.

در حال حاضر نمونه هائی را که عموماً به عنوان قاعده آمره ذکر می کنند مانند منع دزدی دریائی، بردگی و توسل به زور تا حدی عبث است؛ زیرا که نمی توان قراردادی را تصور نمود که موارد بالا را زیر پا گذاشته باشد (به استثنای مورد آخر). اما تحولات بعدی ممکن است موجب پیدایش قواعد جدیدی گردد که به میزان بیشتری به قراردادهای لازم الاجرا لطمه بزنند.

به عنوان مثال بعد از استعمارزدائی، اصل حاکمیت دائم بر منابع طبیعی بطورپی گیر از نظر محتوی تدقیق می شد و دامنه شمول آن وسعت می یافت و اکنون این اصل یکی از عناصر تعیین کننده «نظام اقتصادی بین المللی جدید» است که مورد بحث می باشد. چنین اصلی طبیعتاً پرتحرک و متحول است چون هدفی را دنبال می کند که شرایط تحقق آن برحسب شرایط تغییر می یابد و چنانچه خاصیت Jus Cogens برای آن قائل شویم، می تواند عامل دگرگون کننده ای در روابط قراردادی موجود بشمار آید.

Jus Cogens که اصلی است برای مشروعیت بخشیدن به قراردادها ممکن است به روشی انقلابی مبدل گردد. اصول مخالفت بین کشورهای

غربی و کشورهای جهان سوم روشن است؛ اما آینده Jus Gogens بستگی به قطعیت محتوای آن دارد که این خود نیز بسته به نحوه شکل گیری آن است. ماده ۵۳ در این مورد اشاراتی دارد.

۴. قواعد پذیرفته شده و شناخته شده به عنوان Jus Cogens

تعریفی که در ماده ۵۳ آمده است دارای عبارتی مبهم است. «جامعه بین المللی دولتها در مجموع آن» براساس معنایی که برای آن در نظر بگیریم، روند شکل گیری قواعد مربوط به Jus Gogens تفاوت خواهد کرد. هنگامی که بحث از مجموعه کشورها به میان می آید، به نظر می رسد که Jus Gogens دیگر تجلی مستقیم حقوق طبیعی یا بیان «شعور حقوقی جمعی» که خارج از مجرای همیشگی و سنتی توافق بین دولتها قرار دارد نباشد؛ ولی بهر حال فرمول «جامعه... در مجموع آن» - هر چند بطور مبهم -، گویای نوعی همبستگی و وحدت عمیق جامعه بین المللی است که تضادهای خاص را پشت سر گذاشته است.

الف. به تعبیری می توان گفت که سازمان ملل متحد که بارزترین نشانه این همبستگی است باید از طریق ارگان خود و بویژه از طریق مجمع عمومی Jus Gogens را استخراج و تعیین نماید؛ مثلاً توسط تفسیر اصولی که در منشور ملل متحد آمده است.

بدین ترتیب قطعنامه های پی در پی مجمع عمومی که از طرف اکثریت قابل توجه اعضاء مورد قبول قرار گرفته اند، می توانند از عوامل مهم شناسائی این قواعد بشمار آیند. در چنین صورتی شکل گیری قواعد Jus Gogens از طریق روش اکثریت آراء یا تقریباً اتفاق آراء انجام خواهد گرفت. این راه حل در جهت همان جنبش فکری است که می خواهد مجمع عمومی به صورت یک مرجع قانونگذاری در نظام بین المللی درآید. این راه حل بدون شک آن چیزی نیست که نویسندگان کنوانسیون وین می خواستند.

قطعه‌نامه‌های مجمع عمومی می‌توانند در روند تشکیل حقوق عرفی نقشی بازی کنند؛ ولی نقش مجمع مذکور در همین حد کافی نخواهد بود.

ب. در تعبیر دوم که کاملاً متفاوت است، می‌توان چنین در نظر گرفت که قواعد Jus Cogens باید مقبولیت عام پیدا کنند و نقصانی از این نظر نداشته باشند، تا مخالفت چند کشور مانع ایجاد آن قواعد نگردد. این تنها راه حلی است که هم با مکتب حاکمیت اراده و هم با مقتضیات قواعد حقوق بین‌الملل عام سازگار است؛ ولی انعطاف‌پذیری آن ممکن است مکانیسم Jus Cogens را به دو طریق مختل نماید:

اول اینکه Jus Cogens در کنوانسیون پیش‌بینی شده است. حال اگر کنوانسیون مذکور از طرف همه کشورهای جهان پذیرفته نشود — که احتمال آن هست — یا اینکه شروط مهمی بر آن وارد گردد، آیا باز هم امکان تحقق Jus Cogens وجود خواهد داشت؟ اگر کنوانسیون به قواعد خارج از چارچوب خود رجوع دهد — یعنی قواعدی که مستقل هستند — این قواعد آنچنان نیستند که همه در باره آنها متفق القول باشند و یا استحکام زیادی داشته باشند؛ بنابراین اگر کنوانسیون مواجه با عدم موفقیت نسبی گردد این قواعد هم بالمال مصون نخواهند ماند. نتیجتاً هر چند که سرنوشت Jus Cogens اصولاً در محدوده کنوانسیون قرار نمی‌گیرد، ولی عملاً بستگی به سرنوشت کنوانسیون پیدا می‌کند.

دوم اینکه لزوم پذیرفته شدن Jus Cogens به اتفاق آراء تحقق قطعی آن را مشکل می‌سازد و به بعضی دولتها امکان می‌دهد که از به وجود آمدن آن جلوگیری نمایند. بدون شک می‌توان روند تشکیل قواعد Jus Cogens را بار و بار روند تشکیل قواعد عمومی حقوق عرفی مقایسه نمود و می‌دانیم که مخالفت بعضی دول مانعی در روند تشکیل قواعد اخیر ایجاد نمی‌کند و فقط در مقابل دولت مخالف قابل استناد نیست. ولی وضعیت در اینجا متفاوت است: عمومیت عرف به آن انعطاف بیشتری می‌دهد و به دولتها امکان می‌دهد که از قواعد آن تخطی کنند. اگر این درست است که به موجب فرض اخیر، قواعد Jus Cogens باید تا حدی جنبه عرفی داشته باشند، در

این صورت غیر از مورد قراردادهای عمومی چند جانبه، باید گفت که چنین عرفی حالت بسیار خاصی دارد و اندیشه حقوقی در آن حالتی آمرانه می بینند. بنابراین برقراری سلسله مراتبی در قواعد اصولی که هم جنبه ارادی و هم حالت جهان شمول داشته باشند، مشکل است. اگر Jus Cogens باید جنبه جهانی و جهان شمول داشته باشد، در این صورت عملاً باید حاصل روندی نسبتاً آمرانه نیز باشد، و اگر Jus Cogens به اصل اراده احترام بگذارد بیقین جهان شمول نخواهد بود و قواعدی را که مطلقاً جنبه عمومی دارند در بر نمی گیرد.

ج. در تعبیر سوم که مبتنی بر عبارت «جامعه کشورهای درمجموع آن» (ونه درمجموع آنها) است، می توان گفت که توافق در مورد Jus Cogens لازم نیست جهانی باشد و تنها کافی است که دولتهای نسبتاً متعدد و نسبتاً گوناگون که نماینده جامعه بین الملل بشمار می آیند، در این مورد توافق کنند. و این نظر مورد تأیید پروفیسور آگو عضو کمیسیون حقوق بین الملل و رئیس کنفرانس وین هم بود. او می گوید: «اعتقاد به اینکه قاعده حالت آمرانه دارد، باید در تمام اجزای اصلی جامعه بین المللی وجود داشته باشد و اگر مثلاً فقط کشورهای غربی یا شرقی یا کشورهای در حال توسعه یا کشورهای این یا آن قاره به آن معتقد باشند، کافی نیست».

چنین عقیده ای امکان می دهد تا Jus Cogens از طریق قراردادهای چند جانبه که ملحق شدن به آنها برای دولتها آزاد است بدون آنکه جهان شمول باشند، شکل گیرد. ولی آیا در اینجاست که برنمی گردد به قراردادهای در حکم قانون که کنوانسیون وین خود آنها را رد کرده است؟ بطور کلی چنین برداشتی که به معنای بسط همزیستی مسالمت آمیز به کشورهای جهان سوم است، حاکی از ارتباط بین مفهوم Jus Cogens و توازن کنونی جامعه بین المللی است. از این نظر آیا چنین طرز تفکری موجب تشکل و تأیید گروه بندیهای سیاسی که از یک طرف مورد اعتراض و از طرف دیگر ممکن الوجود می باشند، نمی گردد؟

علی الاصول با دیوان بین المللی دادگستری است که تعریف

نکات و تہذیب و تمدن
لکھنؤ

و بنیاد کتب و تفسیر مشکلات گوناگون را رفع کند. کنونیستون و بنیاد کتب و تفسیر مشکلات گوناگون را رفع کند.

۱. تحقق بطلان

در وهله اول قاعده بر این است که توافقی بین طرفین صورت بگیرد (ماده ۶۵). اگر چنین توافقی حاصل نگردید، روش کار برحسب اینکه نقض یک قاعده Jus Cogens مطرح باشد یا نباشد، متفاوت خواهد بود. در مورد عیوب رضا روش مصالحه به وسیله کنوانسیون پیش‌بینی شده است؛ حال آنکه ماده ۶۶ برای بکار بستن Jus Cogens صلاحیت را در اختیار دیوان بین‌المللی دادگستری می‌گذارد.

الف. لزوم روش مشورتی

دولتی که معتقد است در قراردادی علتی برای بطلان وجود دارد، موضوع را به طرف دیگر قرارداد اعلام می‌دارد و در آن ادعا دلایل خود را مشخص می‌نماید. بیان دلایل اجباری است و می‌تواند پایه مذاکرات را تشکیل دهد. در صورت عدم اعتراض طرف مقابل، دولت مدعی بطلان مجاز است اقداماتی را که در نظر گرفته است انجام دهد. اگر طرف مقابل اعتراضی داشته باشد در این صورت دعوائی به وجود می‌آید که باید طبق روشهای بین‌المللی حل و فصل گردد. خارج از قرارداد، طرفین می‌توانند تعهد کنند که در صورت بروز اختلاف به روشهای ویژه که مورد قبول هر دو طرف قرار گرفته است رجوع کنند، یا اینکه خود طریقه مناسبی برای حل اختلافات احتمالی پیش‌بینی نمایند. بهر حال کنوانسیون وین دو نوع آئین رسیدگی پیش‌بینی می‌کند.

ب. آشتی

آشتی در ماده ۶۶ ب و در ضمیمه کنوانسیون پیش‌بینی شده است. در این چهارچوب، آشتی نه جانشین حل و فصل قضائی می‌شود و نه

مقدمه ای برای این حل و فصل است؛ بلکه نوعی راه حل منحصر به فرد است که در مورد عیوب در نظر گرفته شده است.

براساس خصوصیات متعارف خود، آشتی تنها می تواند منتهی به پیشنهادهایی گردد که طرفین را از نظر حقوقی و از نظر عملی با یکدیگر در ارتباط قرار دهد و فقط توافقی است که بدون آن، اختلافات ممکن است ادامه پیدا کنند. بنابراین هیچ گونه راه حل اجباری تضمین نگردیده است.

ج. حل اختلاف از طریق دادگاه یا داوری

در ماده ۶۶ الف صلاحیت اجباری دیوان بین المللی داد گستری پیش بینی شده است که در موارد بروز اختلاف می توان با عرض حال یکجانبه به آن رجوع نمود؛ مگر اینکه طرفین داوری را به عنوان راه حل اختلاف پذیرفته باشند. بنابراین راه حلی که از نظر قضائی اجباری به نظر می رسد، با مداخله شخص ثالث بیطرف و از طریق مراجعه به دادگاه تأیید و تضمین شده است.

این راه حل پس از مبارزات زیاد کشورهای غربی که آن را وسیله مؤثری در تعدیل حالت ذهنیت و عدم وضوح Jus Cogens می پنداشتند، پذیرفته شده است. معذک چون کنوانسیون وین وجود حق شرط را در این مورد پیش بینی نمی کند، این پرسش پیش می آید که آیا بعضی از دول نمی توانند با تعیین شرط، صلاحیت دادگاه بین المللی داد گستری را نفی نمایند؟ بنابراین خصوصیت الزام آور بودن این راه حل متزلزل به نظر می رسد. بعلاوه اعتماد کشورهای غربی به دیوان بین المللی داد گستری شاید بیش از حد باشد. این دیوان مدت زمان طولانی آخرین ملجأ و پناهگاه تفوق حقوقی غرب بود. اکنون این دادگاه خود را بیش از پیش با توازن جدید قدرت در جامعه بین المللی که در آن کشورهای غربی شدیداً در اقلیت قرار گرفته اند، انطباق می دهد. هیچ بعید نیست که در آینده این دادگاه تحت تأثیر نفوذ قدرتهائی قرار گیرد که در جهت توسعه Jus Cogens اقدام

نموده‌اند. و ابهام Jus Cogens موجب می‌شود که هرطور بخواهد آن را ارزیابی کند.

از بدو پذیرش کنوانسیون وین، دادگاه بین‌المللی دادگستری چندین بار به Jus Cogens استناد نموده است. در قضیه بارسلونا تراکشن (رای مورخ ۵ فوریه ۱۹۷۰) Jus Cogens به عنوان یک اصل مورد شناسائی قرار گرفت؛ بدون آنکه با دعوای مطروحه ارتباط پیدا کند. در قضیه ماهیگیری در ایسلند (رای مورخ ۲ فوریه ۱۹۷۳) دیوان، استناد به عیب رضا را که ناشی از اعمال فشار بوده چون به اثبات نرسیده است رد می‌کند. مشاهده می‌شود که مقررات مربوط به بطلان قراردادها منابع اختلافها را چند برابر می‌کند، بدون آنکه وسایل لازم حل و فصل آنها را مقرر نماید؛ بخصوص آنکه نتایج بطلان ممکن است گوناگون باشد و مجدداً براساس روش مشورتی حل و فصل شود.

۲. آثار بطلان

با وجود آنکه کنوانسیون وین سعی دارد در مواد ۶۹ و ۷۱ آثار بطلان را مقرر نماید ولی آثار بطلان به تفاهم بین دولتهای ذی ربط نیز بستگی دارد. این تفاهم در سه نکته اساسی باید وجود داشته باشد:

الف. بطلان تعهد یا بطلان قرارداد

این یک مسئله دقیق است و مفاد کنوانسیون در این مورد مبهم است. اصولاً وقتی که نقض یک قاعده آمره مطرح است شکی وجود ندارد که مجموع قرارداد باطل است؛ ولی در مورد عیوب رضا که از قواعد آمره نیستند وضع چطور خواهد بود؟ این مسئله فقط در مورد قراردادهای چند جانبه مطرح می‌شود.

کنوانسیون وین در بخش ۲ قسمت پنجم خود «بطلان قراردادها»

را عنوان می‌کند؛ اما ماده ۴۲ از اعتبار قرارداد یا رضای دولت سخن به میان می‌آورد. به عنوان مثال غیر متعارف به نظر می‌رسد دولتی که هنگام توافق، قواعد حقوق داخلی خود را نقض کرده است بتواند موجب بطلان مجموع قرارداد نسبت به تمام طرفهای قرارداد گردد. بنابراین می‌توان تصور کرد که بطلان تعهد، قرارداد را بخودی خود معیوب نمی‌کند.

مفاد بند ۴ ماده ۶۹ در همین معنی است؛ زیرا که آثار بطلان تعهدات را در روابط بین دولت مربوطه و طرفهای قرارداد — در مورد قرارداد چند جانبه — مطرح می‌کند. معذک هیچ منعی وجود ندارد که پس از انجام روش مشورتی که بطلان را محقق می‌سازد، همه طرفهای قرارداد به این نتیجه برسند که بطلان حالت کلی و عمومی دارد؛ به دلیل آنکه شرکت دولت مدعی بطلان در قرارداد، جنبه بنیادی و اساسی داشته است. لازم به تذکر است که وضعیت دولتی که مسئولیت عیب رضا مثلاً به علت ارتکاب اعمال متقلبانه را به عهده می‌گیرد، نامعلوم است.

ب. بطلان جزئی یا کامل قرارداد

این سؤال دارای دو جنبه است:

— فرض اول اینکه یک قرارداد فقط برای بعضی دولتها و در روابط فیما بین آنها باطل محسوب گردد، حال آنکه دولتهای دیگر طرف قرارداد آن معاهده را معتبر بدانند. علاوه بر وضعیت ناشی از مسئله یاد شده در بالا، این فرض در موردی هم که به Jus Cogens استناد شود وجود خواهد داشت؛ یعنی اگر بعضی از دولتها صلاحیت دادگاه بین‌المللی دادگستری را رد و بعضی دیگر آن را قبول نمایند، همه آنها مجبور به پیروی از رأی احتمالی صادره از دادگاه که بطلان قراردادی را اعلام می‌نماید، نمی‌باشند؛ چنین رأیی فقط اعتبار نسبی امر مختومه را دارا می‌باشد، و این خود دارای آثار و موجد وضعیتهای حقوقی بسیار پیچیده‌ای است.

ثانیاً و قتیکه عیوب رضا موجب بطلان ذاتی قرارداد نگردد، طبق

ارزیابی کلی در مورد شرایط اعتبار قراردادهای پیش‌بینی شده در کنوانسیون وین، به میزان زیاد تابع اعتقادات سیاسی است؛ یا باید بر نقائص فنی قراردادهای تکیه کرد و در نتیجه سعی نمود که بر اختلافاتی که در امنیت روابط قراردادی ایجاد می‌شود انگشت گذاشت، یا علی‌رغم وجود این نقائص سعی کرد که نیات و خواستهایی را که منشای روابط بوده‌اند و توجیه‌کننده نقائص هستند، مورد تأیید قرارداد تا حقوق بین‌الملل در آینده به سوی روابط متوازن‌تری سوق داده شود.

تکامل حقوق لزوماً باید مراحل شک و تردید و بحث و مجادله را طی کند. بهر حال با وجود بعضی مخالفتها مواد مزبور — ولو در آخرین لحظه — مورد موافقت اکثریت زیاد اعضای کنفرانس وین قرار گرفت. حال باید دید که آیا دولتها به الحاق به این کنوانسیون ادامه خواهند داد، و بدون قید و شرط به تعهدات پیش‌بینی شده در کنوانسیون گردن خواهند نهاد یا خیر؟